عنوان مقاله: بررسی برخی از ویژگی های فرهنگ دموکراتیک در شعر عصر مشروطه و تفاوت های آن با شعر عصر بازگشت

نویسندگان: علی حسین حسین زاده، محمد حسین دلال رحمانی

منبع: بررسی برخی از ویژگی های فرهنگ دموکراتیک در شعر عصر مشروطه

صص ۳۷-۶۵

چکیده

- این مقاله در پی بررسی برخی ویژگی های فرهنگ دموکراتیک در شعر عصر مشروطه است. به این منظور ابتدا با اشاره به دیدگاه نظیر مانهایم، مفهوم دموکراسی تعریف شده است. ساختار این مقاله بر اساس مفهوم فاصله زدایی مانهایم شکل گرفته است. این مفهوم که ویژگی اصلی فرهنگ دموکراتیک است. در پی حذف یا تحدید فواصل عمودی است. حاصل امر در حوزه های مختلف دارای وجوه بروز متفاوت است که در مجموع سیمای کلی فرهنگ دموکراتیک را شکل می هند و برخی از وجوه این سیمای کلی در حوزه ادبیات قابل رویت است. بخش دوم مقاله به ارائه نمود های ادبی فرهنگ دمکراتیک پرداخته است. در نهایت و در جمع بندی نهایی، این مقاله شعر عصر مشروطه را دارای ویژگی های دموکراتیک دانسته است.

کلید واژه ها

- دموکراسی، فاصله کمی، فاصله کیفی، فاصله زدایی، ادبیات بازگشت، ادبیات مشروطه.

مقدمه

- شعر هنر غغالب ایرانیان است. هم از این رو ایینه تاریخ و فرهنگ ماست و تا همین اواخر نقشی کلیدی در شکل گیری کنش های سیاسی و اجتماعی ما داشته است.(برای نمونه تنها به نقش اشعار احمد شاملو در پیوستن جوانان به گروه ها و احزاب چپ گرا در میانه دهه چهل و دهه پنجاه توجه کنید) هر تغییری در نگرش اهالی این سرزمین به سرعت در اشعار ایشان ظهور یافته است. به همین دلیل بررسی شعر فارسی همواره از سطح یک تحقیق ادبی فراتر رفته و به بررسی شاکله های ذهنی شاعران و مخطابانی می انجامد که در ارتباط با فضای اجتماعی دوران خویش به تولید و نشر چنین آثاری اقدام کرده اند.

در ارتباط با فضای اجتماعی

- تاریخ ما تاریخ تداوم حکومت های غیر دموکراتیک است. استبداد سیاسی طی این تاریخ طولانی توانسته است ما به ازای های فرهنگی خویش را بیابد، درست همان گونه که خصایص غیر دموکراتیک فرهنگ ما، قادر به یافتن نظام سیاسی مطلوب خود شده است. از این رو ما در آستانه حرکت دموکراتیک خویش با فرهنگ غیر دموکراتیک فربه ای مواجه بوده ایم که چونان اژدهایی هفت سر از کیان سیاست استبدادی حراست می کرد.

فرهنگ غیر دموکراتیک فربه

- این فرهنگ اساس بسیاری از مشکلات و مسائل اجتماعی ما بوده و کماکان هست. این فرهنگ فاصله گذار با صراحت از تبعیض جنسیتی حمایت می کرد، اقتدار پدرسالارانه را بدیهی می شمرد، با سرکوب فردیت و یکسان سازی جامعه بسط استبداد سیاسی را تسهیل می کرد، با نفی و تقبیح زندگی دنیوی و کسب ثروت به گسترش فقر دامن می زد و ... اما ایرانیان در استانه تاریخ جدید بر ضد این فرهنگ قد علم کردند. این مقاله به بررسی چگونگی از این جدال می پردازد.

تبعیض جنسیتی

چارچوب نظری

- کارل مانهایم در مقاله ای تحت عنوان دموکراتیک شن فرهنگ، به خصایص نظام دموکراتیک پرداخت. او معتقد بود که دموکراسی سیاسی تنها یکی از تظاهرات کلی فرهنگی است که می تواند در سطوح دیگر نیز نمایان شود (مانهایم ، ۱۳۸۵، ۲۰) تحلیل مانهایم از نظام های دموکراتیک به تعیین خصایص ساختاری فرهنگ دموکراتیک گرایش دارد وی سه اصل اساسی نظام های دموکراتیک را چنین صورت بندی می کند
- ۱– نظام دومکراتیک انسان ها را به شکل ذاتی برابر فرض می کند(همان، ۲۹)
- ۲– استقلال فرد را ایجاد و تثبیت می نماید(همان، ۳۲)
- ۳– نخبگان سیاسی را با روش های نوین انتخاب و نظارت بر می گزینند. (همان، ۳۷)

- او بر این باور بود که «گرایش های سازنده ای وجود دارد که برابر فقی را به جای نابرابری عمودی و سلسله مراتبی می نشاند (همان ۲۷) این گرایش های سازنده را باد در موضع گیری هر فرهنگ نسبت به مفهوم فاصله رد یابی کرد. فاصله به مثابه پدیده ای اجتماعی، تنها زمانی قابل شکل گیری است که کنش گران اجتماعی علاقه مند ه حفظ فاصله اجتماعی بین خو و دیگران باشند، به ویژه هنگامی که از نظر فضایی در مجاورت یکدیگر زندگی کنند (همان، ۶۳)

- اما فاصله در دو شکل عمودی و افقی امکان بروز دارد. فاصله عمودی از تفاوت های کیفی میان افراد یا اشیا و مفاهیم دفاع می کند بر خلاف آن فاصله افقی به معنای به رسمیت شناخت تفاوت هایی است که شالوده کیفی ندارند. هچنین مفهوم فاصله فقط در سطح روابط فردی و گروهی حوضر ندارد، بکه می تواند شامل رابطه یک فرد یا گروه یا همه اشیای اطراف آنها که معنا و اهمیت فرهنگی دارند نیز بشود بر این اساس مفهوم فاصله «استعداد بروز در حوزه هایی به جز روابط انسانی را نیز دارد.» به عبارت دیگر،
- اشیا و فراورده های فرهنگی نیز از هم فاصله می گیرند. می توان از فراورده های فرهنگی سطح بالا و سطح پایین سخن گفت(مانهایم، ۱۳۸۵، ۶۵)

دو شکل عمودی و افقی

- دموکراسی سعی د یکسان سازی سطوح و حذف فوصال عمودی و افقی در عین به رسمیت شناخت فواصل افقی است. حذف یا تحدید فواصل عمودی را فاصله زدایی می نامیم. فاصله زدایی سه اصل اساسی نظام دموکراتیک را شکل می دهد. با این حال مانهایم این خصیصه را صراحتا به عنوان خصیصه اساسی فرهنگ دموکراتیک بیان نکرد

حذف یا تحدید فواصل عمودی را فاصله زدایی می نامیم

- و به بررسی کامل امکان تقلیل عناصر دیگر این نظام، به خصیصه قاصله زدایی نپرداخت. هر چند به وضوح از این امکان آگاه بود: «دموکراتیک شدن کامل، به معنای فاصله زدایی ریشه ای از همه موضوع هاست، چه انسانی و چه غیر انسانی» (همان ۱۰۹) بر این اساس این نوشتار بر پایه قرائت خاصی از مقاله مانهایم پیش می رود که فاصله زدایی را خصیصه اصلی دموکراسی لحاظ می کند و تمام خصایص دیگر دموکراسی را بر پایه آن قرار می دهد.

فاصله زدایی: خصیصه اصلی دموکراسی

- بسط خصیصه فاصله زدایی در سطوح مختلف فرهنگ، نتایج قابل توجهی به همراه دارد که از آن به عنوان فرهنگ دمکراتیک یاد می کنیم. یکی از مهم ترین خصایص چنین فرهنگی توجه به فردیت و شی شدگی است که عمیقا ریشه در خصیصه ساختاری فرهنگ دموکراتیک (فاصله زدایی) دارد. فردیت مفهومی است که عمدتا در مقابل کلیت قرار می گیرد. در اصطلاح فلسفی می توان ان را در مقابل نوع یا مفهوم به کار گرفت. این مفهوم معادل مفهوم شی در عالم غیر انسانی است.

فردیت و شی شدگی

- در تاریخ فلسفه می خوانیم که هراکلیتوس با این استدلال که جهان، جهان اشیاست و در جهان اشیا همه چیز در حال تغییر و حرکت دایمی است به این نتیجه رسید که صفتی را که اکنون به چیزی نسبت می دهیم، نمی توان لحظ بعد نیز بر آن حمل کرد. به این ترتیب او امکان کسب معرفت به جهان اشیا را از انسان سلب کرد. افلاطون در پی دفاع از امکان احراز معرفت و به دنبال فراهم آوردن بنیادی برای ان بود که طرح جهان مثل را ریخت. جهان مثل جهان ایده ها، صورت ها و به تعبیر دیگر مفهوم ها و نوع هاست،

هراکلیتوس

- جهان تغیر ناپذیر ها و شکل های ثابت ازلی، به عقیده افلاطون موضوع و معلق علمف همین ساکنان جهان مثل هستند نه شی های عالم مادی (موحد، ۱۳۷۷، ۵۷) «پی آمد مستقیم این فلسفه در علم دلالت، خوار شمردن شی و بزرگ داشتن نوع بود و در عالم زبان، بی اعتبار دانستن جمله های شخصی و معتبر شمردن جمله های کلی، هر چند مدتی بعد ارسطو و خود عالم مثل را با برهان متعدد رد کرد و صورت کلیرا در همین دنیای شی ها یافت و وصف مشترک آن ها دانست.

خوار شمردن شی و بزرگ داشتن نوع

- ولی از برتری کلی بر جزئی چیزی نکاست و متعلق علم را همان کلی دانست. اما فلسفه قرن هفدهم، آرام آرام چرخشی اساسی را نوید داد. در این زمان بود که جان لاک، با تاکید بر شی و ادراک حسی، مخالف خویش را با اقتدار کلی ها ابراز کرد. به عقیده لاک، کلی ها شباهت ظاهری شی ها را نشان می دهند، نه ذات حقیقی ان ها را. هیوم نیز با شک در ادراک عقلی و حکم ها و استنتاج های علی آن، اعتبار تازه و بی سابقه ای به ادراک حسی بخشید.

جان لاک

- به زودی اتفاقی بزرگ در عالم منطق رخ داد هستان شناسی (Ontology) افلاطون و منطق ارسطو وا پس زده شد و منطقی جدید ظهور کرد. گوتلوب فرگه ، ریاضیدان و منطقی بزرگ المان با تحلیل تازه ای از زبان، بر اعتبار و برتری مطلق مفهوم و نوع بر شی خط بطلان کشید . فرگه معتقد بود که در هر جمله دو بخش اساسی وجود دارد: بخشی که دلالت بر شی می کند و بخشی که دلالت بر مفهوم و نسبت دارد.

گوتلوب فرگه

- آن چه در دلالت شناسی ارسطویی اهمیت داشت، مفهوم بود. موجودات انتولوژی ارسطویی، مفهوم ها و کلیات بودند، به همنی دلیل نیز اندیشه، اندیشه ای بود موضوعی – محمولی، در ان جا عنصر بنیادی اندیشه مفهوم بود. اما در دلالت شناسی فرگه ، شی ها و نسبت ها همان مزلت انتولوژیک (هستان شناختی) را داشتند که مفهوم ها، (موحد، ۱۳۷۴). تلقی فرگه از نقش برتر مفهوم شی در هر اندیشه، به وضوح بیانگر نوعی فاصله زدایی بود. اما فردیت و توجه به آن تنها گوشه ای از امکاناتی بود که این نوع فاصله زدایی به ارمغان اورد. توجه به اشیا و خصوصیات منحصر به فرد آنها نیز حاصل همین فاصله زدایی بود.

نقش برتر مفهوم شی در هر اندیشه

- با ظهور فردیت، وجوه بروز ان نیز اهمیت یافت. نمایش بدن یا گفتگو درباره آن، به عنوان یکی از این وجوه، بیانگر امکان ظهور خصوصی ترین و منحصر به فرد ترین بخش های زندگی انسانی در عرصه عمومی بود. سرکوب تمایزات از طریق تجویز پوشش خاص بسیار پیش از عصر مدرن، امری شناخته شده بود، چیزی که امروزه در نهادهای بازداشتگاهی از قبیل ارتش- که امکان بروز فردیت هر انسان است. – قابل رویت است. اما این توجه به بدن تنها ریشه در ظهور فردیت نداشت و به وضوح بیانگر شی شدن اعضای بدن بود که این امر مستلزم سطحی از فاصله زدایی بود که بیشتر مورد بحث قرار گرفت. اما فاصله زدایی دیگری نیز در کار بود. در نگرش پیشا دموکراتیک همواره امور پنهان، از ارزشی به مراتب بیشتر از امور واضح برخوردار بوده اند.

ظهور
فردیت

- علوم خفیه، علومی حترم و در اختیار خواص بود. «با ظهور دموکراسی، رواج چنین علومی به مخاطره افتاد. فرهنگ دموکراتیک نسبت به انواع علوم خفیه که در محافل و نهان گاه های فرقه های پنهان کار رشد می کرد بد بین بود.(مانهایم، ۱۳۸۵، ۳۴)
- از این رو دکارت اندیشه های واضح و مشخص را از لوازم معرفت حقیقی می دانست و کانت ویژگی های اساسی داور یعلمی و ضرورت و اعتبار جهانی، معرفی می کرد (همان، ۳۳) بدین سان اقتدار امور پوشیده فرو لغزید و در مقامی فروتر از امور اشکار قرار گرفت. اکنون اقتدار علومی که مدعی وضوح و اشکاری بودند(علوم پوزیتیویستی) علوم خفیه را بازپس می گیرد.

- اما این تمایل به وضوح و آشکاری، تنها در سطح تمایلات علمی باقی نماند. در تفکر نظری عهد باستان و قرون وسطی، کل جهان تجربه حسی جهان وهم الود بود- «حجاب مایا» در تفکر هندی- به تصور می شد جهان حقیقی فقط از طریق فراتر رفتن از ابدان و زمان و مکان خاص می شود در برخی سنت ها واقعیت با تامل دینی و فلسفی به دست می امد و در بعضی دیگر فقط در آینده پس از مرگ ارزیابی می شد (برمن، ۱۳۸۶، ۱۳۰)

در تفکر نظری عهد باستان و قرون وسطی، کل جهان تجربه حسی جهان وهم الود بود-

- در این تلقی دنیای مادی دنیای دون و غیر قابل اعتنایی بود که باید برای رسید به حقیقت فروگذاشته می شد. توجه به بدن در این عرضه به معنای دوری از حقیقت و بی توجهی به معنای حقیقی جهان بود. پس تقبیح و بی توجهی نسبت به بدن، نتیجه اقتدار حقیقت دنیای متافیزیکی پوشیده بر دنیای فیزیکی آشکار بود. اما در عصر رنسانس و اصلاح دینی این هر دو جهان بر روی زمین مستقر گشت. در زمان و مکان لبالب از آدمیان (همان) بدین سان آشکارگی مورد تایید قرار گرفت و دیگر به نفع اصول وحدت بخشی کلی، واپس زده نشد.

اصول وحدت بخشی کلی

- از سوی دیگر عشق افلاطونی که وجه غالب و مقبول عشق ها کهن بود تنها با موجودی نوعی سر و کار داشت هم از این رو راهگشای بی توجهی به اندام انسانی بود. «عشق افلاطونی عبارت از تسلیم و انقیاد دو شخص نسبت به یکدیگر بود. حاصل این اتحاد، عروج و صعود به عالم ارواح و وصل به مدارج عالی بود. در این راه عقل بسیار بیش از حس و قلب منفع می شد. (سولنیه، ۱۳۷۸، ۲۳۷)

عروج و صعود

- به روایت افلاطون در میهمانی ، «سقراط از زن دانایی به نام دیوتیما چنین تعلیم می گیرد که پای بند زیبایی اندام یک انسان نشود، بلکه از آن مانند نردبانی پله پله بالا رود تا به زیبایی ذهن و از آن جا به مثال و ایده مطلق زیبایی دست یابد (موحد، ۱۳۷۷، ۵۹) بر این اساس فرض پلیدی جسم، راه گشای فاصله گرفتن از جنسیت شد. همین نگاه در تفکر فلسفی و عرفانی رایج در سرزمین های اسلامی به سرکوب جسم و جنیست انجامید. ابن سینا در رساله عشق نوشت:

ابن سینا

- «از شان قوه عاقله است که اگر به مناظر نیکویی ظفر یافت، باید او را به چشم محبت بنگرد. هر گاه انسان دوستدار صبور خسته و وجوه مستحسنه گردید، اگر به وجه لذت حیوانی و جنبه بهیمی باشد. از جمله افعال قبیح و اعمال زشت و قبیح محسوب می شود اما اگر دوستی او به اعتبار جنبه عقلایی و وجه تجرد باشد وسیله ای است به جه اتصال به معشوق حقیقی و وصول به علت اولی » (شمیسا، ۱۳۷۱، ۲۵)

جنبه عقلایی و وجه تجرد

وجه لذت حیوانی و جنبه بهیمی

- عین القضات در تمهیدات آورد: «جانم فدای کسی باد که پرستنده شاهد مجازی باشد که پرستنده شاهد حقیق خود نادر است. اما گمان مبر که مبحث نفس را می گویم که شهوت باشد بلکه محبت دل {را} می گویم و این محبت دل نادر بود»(همان، ۱۰۵) از این منظر عشق همواره در جهت هدفی والاتر مجاز بود و جسم تنها به مثابه نردبانی موقت جهت وصل به چنین هدفی لحاظ می گشت. حتی در عشق مجازی نیز توجه صرف به جسم، امری پلید، حیوانی و ناشایست بود که همواره مورد تقبیح قرار می گرفت.

- در دنیای پیشا دموکراتیک، زبان و لحن نیز به عنوان وسیله ای جهت حفظ فواصل مورد استفاده قرار می گرفت. «گروه های نخبه اشرافی، مثل کاست های مذهبی، برای تعامل میان خود زبان های مقدس مخصوص، مثل سانسکریت یا لاتین را استعمال می کردند(مانهایم ، ۱۳۸۵، ۶۹) استفاده از زبان های محلی تنها به علوم اختصاص داشت. در قرون وسطی تمام فنون و انواع جدی ادبی به زبان لاتین بود»زبان های عامیانه از جمله زبان فرانسه در درجه دوم اهمیت بودند. از این رو تنها مطالب تفریحی یا آثاری که جنبه وعظ داشتند به این آرمان ها در می امدند(سولنیه، ۱۳۷۸، ۲۰۴)

- نخبگان به وسیله زبان خود را از عوام جدا می کردند، این فاصله گذاری به وضوح در لحن صاحب قدرتان نیز یافت می شد . استفاده از لحن فاخر، کلمات سنجیده و مناسب، همه به معنای ایجاد سطحی از فاصله در زبان بود. فاصله ای که امکان ستفاده از استعداد های زبانی را محدود می کرد.

لحن فاخر، کلمات سنجیده و مناسب

- چنان که دیدیم خصیصه فاصله زدایی می تواند به ظهور فردیت، توجه به بدن، تضعیف عشق افلاطونی و ظهور عشق مادی و افول لحن و زبان اشرافی کمک کند. در ادامه مقاله به چگونگی بروز و ظهر موارد مذکور در عرصه ادبیات عصر مشروطه می پردازیم.

ظهور فردیت

ادبیات مشروطه

- پرداختن به ادبیات مشروطه از این رو بسیار دشوار استکه اغاز آن با پایان دوران قرون وسطایی ادب فارسی همراه بود. دورانی که با حمله مغول آغاز شد و تا پایان عصر استبداد قاجاریان ادامه داشت. در دو قرن واپسین این دوره بود که ادب فارسی در خلاء تفکر و اندیشه به ورطه بازگشت افتاد و نهایت هنر خویش را در تقلید از بزرگان یافت. بررسی ادبیات مشروطه نیاز به بررسی دقیق ادبیات این دوره دارد چرا که بسیاری از خصایص اساسی خویش را در تقابل با خصایصئ ادبیات بازگشت تعریف کرده است. از این در اداکه به بررسی ویژگی های ادبیات این دوره می پردازیم.

چنگیز خان

فاصله گذاری در ادبیات بازگشت

- دوره بازگشت در ادب فارسی هم زمان با سلسله افشاریه و زندیه ظهر کرد و در عصر قاجار به سیطره کامل رسید. دوره بازگشت با نفی سبک هندی تلاشی در جهت حفظ ارزش های ادبی به شیوه قدما بود سبک هندی که بیشتر در عصر صفوی رواج داشت، گرچه در مواردی به سخافت می افتادف اما به هر حال تغییر ذوقی در اهل ادب بود و این نتیجه جامعه ای نیم زنده بود که هنوزمی توانست در مقابل گذشتگان چیزی از خود داشته باشد.

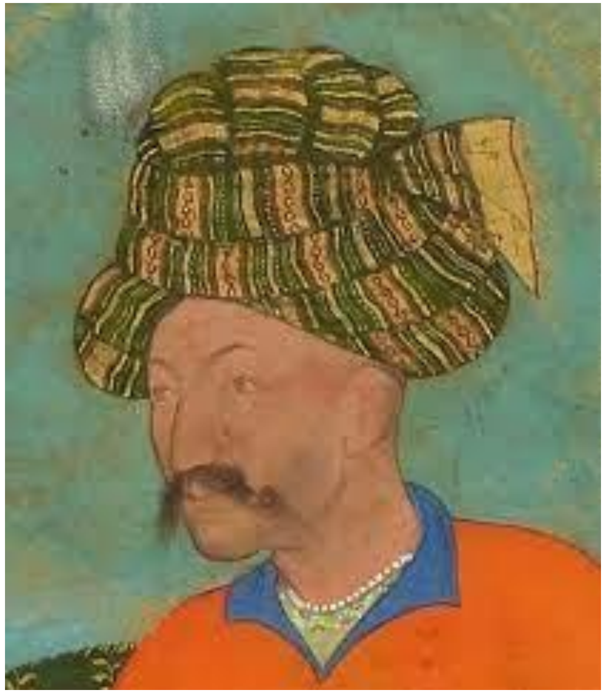

شاه عباس صفوی

- این مسئله که شاعر عصر صفوی برای رهایی از سبک عراقی به سبک خراسانی چنگ نزد و این که بین سبک هندی و سبک عراقی، مکاتب میانی چندی ظهور کردند که برخی به صلابت مکتب واسوخت(مکتب بینابیی که در آن بر خلاف سنت شعری غزل، عاشق از معشوق روی بر می تابد و دیگر ناز او را نمی خرد و به سراغ معشوق دیگر می رود مبدع این طرز وحشی بافقی (۹۹۱) است (شمیسا، ۱۳۸۱، ۱۷۶)) بودند بیانگر تفاوتی معنادار میان بنیانگذاران سبک هندی و دوره بازگشت است.

- ادبیات این دوره ادبیات تقلید بود و بدین سان فاصله ای عمیق با شرایط و مناسبات اجتماعی عصر خویش یافته بود. «شاعر این عصر در حال و هوایی همه کس سخن می گفت جز در حال و هوای خودش(لنگرودی ، ۱۳۷۵، ۴۹) گویی از تجربه ای شخصی از زندگی نداشت . کا رتقلید چنان بالا گرفته بود و فاصله ادبیات با دنیای واقعی چنان زیاد شده بود که برای مثال ناصرالدین شاه در دیوان خویش از «هجر و حرمان عشق و جور و جفای معشوق و بی وفایی او سخن به میان می آورد (همان، ۱۶۷)

ناصرالدین شاه

- بدیهی بود که هیچ فرزند بشری در ان روزگار قدرت مقاومت در مقابل اوامر ملوکانه قبله عالم را نداشت، اما ادب دوره بازگشت را مجال پرداختن به چنین مسائلی نبود. شعر عصر بازگشت خود مولود فاصله بود، فاصله میان گذشته و حال. توصیه اهل قلم آن روزگار برای بازگشت به سبک خراسانی و عراقی به وضوح بیانگر اهمیتی است که بنیانگذاران شعر بازگشت برای گذشتگان قایل بودند. این اقتدار امر هن بود که به مثابه مهم ترین فاصله گذاری ادبیات بازگشت خودنمایی می کرد.

شعر عصر بازگشت خود مولود فاصله بود

- از این رو کنش گر میدان ادبیات دره بازگشت، خود را مستقیما در تعامل با ادبیات سبک خراسانی و عراقی قرار می داد تا به بازتولید خصایص ساختاری اشعار ان روزگار نایل آید. پس اگر ادبیات کهن غیر دموکراتیک می یافت.

بازتولید خصایص ساختاری

فاصله گذاری در زبان و لحن ادبیات بازگشت

- زبان شعر و نثر دوره بازگشت در روزگاری عقب تر از تاریخ تولد خویش می زیست نثر این عصر بیشتر نوعی موسیقی بود که وجه معنایی آن عموما نامکشوف می ماند. ایننا همزمانی نثر فارسی، گاه صحنه های دردناك مضحکی را شکل می داد. نامه میرزا عبدالوهاب نشاط، شاعر معروف دربار فتحعلی شاه به ناپلئون بناپارت که از زبان شاه ایران نوشته شده است، همواره نمونه ای قابل ذکر است. بد نیست اگر به خاطر بیاوریم که نثر «نشاط» در مقابل بسیاری از نوشته های پیشین و هم عصر او از سادگی و روانی قابل توجهی برخوردار است. ر همین راستا، شعر عصر بازگشت تمایلی به انعکاس زبان عوام نداشت. این شعر اصولا شعر خواص بود، خواص وابسته به دربار که محرك هنرشان تنها دواوین پیشنیان بود.

- پس عجیب نبود اگر توجه به دساتیریات افزای یافت. فرصت شیرازی سروده است: فردی بر فروتین فروریده اش / خهی چامه های اپرخیده اش (شَفیعی کدکنی، ۱۳۸۳، ۲۹) این سروده ها به بهترین وجه بیان گر تمایلات فاصله گذار شاعران این عص است دساتیریات در این سطح می توانست با افزایش فاصله زبانی تمایل شاعر به برتری را ارضا کند.

- با این حال نباید از یاد برد که بسیار پیشتر از ظهور نهضت بازگشت فاصله ای قابل توجه میان دایرهٔ لغات ادبیات رسمی و مجموعه کلمات مورد استفاده مردم در زندگی روزمره وجود داشت. در سبک خراسانی که طلیعه ادبیات فارسی بود، عمده عناصر خیال در تصویر های شاعرانه برگرفته از زندیگک اشرافی و محیط های شاعرانه و یا عناصر مشترک زندگی عوام و خواص بود. به همین دلیل به دشواری می توان نمونه هایی از ویژگی های زندگی طبقات پایین را در شعر این دوره یافت (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶، ۱۲۴)

عناصر مشترک زندگی عوام و خواص

- اما با ظهور سبک عراقی و ادب عرفانی که بزرگترین شاهکارهایش را درست زیر سایه شمشیر مغول شکل داد، بروز شاخص های زندگی اشرافی رو به افول گذاشت. وجه مشخص چنین افولی را می توان در تفاوت های توصیفات عنصری و مولوی از فصل بهار جست و جو کرد. بسیاری از جمله شفیعی کدکنی ، این تمایز را به تغییر مخاطب در شعر عارفانه سبک عراقی نسبت داده اند. از این منظر چون مخاطب هدف شعر عارفانه این عصر عوام بودند، شاخص های زندگی اشرافی آرام ارام به حاشیه رانده شد. این استدلال دو وجهی فریبنده می تواند تصور تلطیف فرهنگ پیشادموکراتیک را پیش بکشد.

تصور تلطیف فرهنگ پیشادموکراتیک

- اما بر اساس منظر این نوشتار به سادگی می توان بر این استدلال پای فشرد که حذف شاخص های اشرافی از شعر عرفانی سبک عراقی، نه تنها به معنای تلطیف فواصل دنیای پیشادموکراتیک نبود، بلکه خود وجهی از بعد ان نظام و ایجاد فواصلی نوین در سطح مفاهیم بود. به عبارت دیگر تنها ظاهر فاصله گذاری میان مفاهیم تغییر کرده بود. در فاصله گذاری جدید که وجهی رادیکال نیز داشت، مفاهیم دنیای مادی که کم و بیش همه مادیات را شامل می شد، پست و فرومایه تلقی گردید و بدین ترتیب استیلای ملکوت در شعر فارسی سلب شد و شاعر تنها به وجوهی که ثابت و لایزال تلقی می گردید، پرداخت.

- «در وجه نظری، دنیای مادی تنها دنیای گذر بود و در خویشتن خویش جایی برای پرداختن نداشت. در این نگاه حقیقت هستی در جهان بالا، در آن «جا»ی بی مکان و بی زمان قرار داشت. کلام الهی از ان جا بود که بر پیامبر نازل می شد، نور معرفت از ان جا بر دل عارف می تابید و عشق از همان جا بر جان عاشق می زد (مسکوب، ۱۳۷۳، ۱۰۷) پرداختن به چنین دنیایی تنها در جهت فرا رفتن از آن و رسیدن به سطحی دیگر که همان وجه ملکوتی پنهان شده در پس ظاهر مادیات بود، معنا داشت

- اگر در شعر کسایی، فرخی، عنصری و دیگران، اشاره به الفاظ معطوف به دنیا در وجه مادی آن فراوان است و اگر همین الفاظ در شعر مولوی و امثال او نادر است به همین دلیل است از این رو باید در اهمیت تغییر مخاطب و تاثیر ان تردید کرد، چرا که اگر تغییر مخاطب به چنین تغییر عظیمی نایل می شد، باید می توانست جایگاهی برای الفاظ و تصاویر زندگی خویش در شعر این دوره دست و پا کند، کاری که هرگز از پس ان برنیامد.

تغییر مخاطب

- تداوم فاصله گذاری مذکور در نهایت به تلاشی عظیم در جهت تهی کردن الفاظ از معنای مادی آن ها انجامید. سیب زنخ، زلف نگار و جام شراب و... هر کدام معنای ملکوتی و غیر زمینی یافتند و در وجوهی غریب دوباره رخ نمودند. هم زمان و ذیل چنین تاویلاتی، تفاسیر جدیدی از اشعار شعرای قرون گذشته شکل گرفت و برخی از انان عرفایی کامل قلمداد شدند. در این استحاله، بسیاری از کلمات چنان از مضامین اولیه شان فاصله گرفت که هنوز و پس از قریب هشت امکان سخن گفتن از ان ها بدون توضیحات حاشیه ای از وجود ندارد- تلاش بری چنین استحاله ای را می توان به وضوح در گلشن راز شیخ محمود شبستری دید.

- بدین سان شعر فارسی با استفاده از دال های دنیای مادی و احتراز از مدلول های آن، به فاصله گذاری عمیقی در سطح مفاهیم پرداخت که بعد ها در دوره بازگشت مورد استفاده قرار گرفت. این فاصله گذاری معطوف به شناسایی سطح دیگری برای مفاهیم بود که عمیق تر تلقی می گردید. این نگرش در لایه های زیرین خود بر فاصله معین نموده و نخبگان تاکید داشت، چرا که یافتن سطوح معنایی زیرین با مختص خواص می دانست و وجه آشکار را حاصل عوام
- ما ز قرآن مغز را برداشتیم
- پوست را بهر خران بگذاشتیم (مولوی)

- ظهور چنین تلقی ای از معنا در بطن تفکر عرفانی جای داشت ؛ تفکری که بر پایه اهمیت امر پوشیده و اصالت ناپیدا قرار می گرفت و امر اشکار را وجهی سهی و غیر قابل اعتنا می دانست این گونه بود که ادبیات دوره بازگشت چه به هنگام تقلید از سبك خراسانی و چه به هنگام تقلید از سبك عراقی در حال بازتولید فاصله گذاری عمیقی بود که بیشتر در آثار بزرگان سبگ های پیشین میان مفاهیم و اشیا صورت گرفته بود با این حال در شعر بازگشت، حداقل یك شاعر استثنایی وجود داشت که با عبور از برخی از این شکاف ها حد فاصل شعر درباری و عامیانه قرار گرفت. او شاطر عباس صبوحی بود که بی سواد و از عوام بود و به همین دلیل گاه از کلمات و عبارات عامیانه یا به تعبیری غیر شاعرانه بهره می برد.

- اما سکوت ادیبانه فضلای پیرامون او و کنار نهادن نامش از تذکره ها و جنگ ها و از بین رفتن بسیاری از اشعارش (لنگرودی، ۱۳۷۵، ۲۵۷) شاهدی است بر مدعای این نوشتار.

فاصله گذاری در عشق و بی توجهی به اندام انسانی در شعر بازگشت

- چنان که گفتیم از پس اوج گیری تلقی های عرفانی نوعی استیلای امر پوشیده در ادب فارسی رخ داد اما استیلای مذکور تنها در سطح تفاسیر ادبی و مذهبی مطرح نبود، بلکه در روابط انسانی نیز اثر گذار می نمود. اهمیت امر ناپیدا در نزدیک ترین روابط انسانی، یعنی عشق، به تبلور مفاهیمی از قبیل عشق مجازی و عشق حقیقی دامن زد. استیلای پوشیده چنان سایه سنگینی داشت که مادی ترین عشق ها را نیز به قهقرای خویش کشاند. و از آن ها چهره ای دگرگونه ساخت.

استیلا

- وجهی که عشق های رابعه شاعر مشهور سبک خراسانی در آثار عطار یافت، از این نمونه است. نمونه های دیگر چنین سلاخی هایی را در تفاسیر ابن عربی از عشق زمینی اش در فتوحات مکه با تفاسیر اوحدی کرمانی از نظر بازی هایش می توان یافت این همه تلاش تنها از آن جهت بود که فاصله میان لاهوت و ناسوت جدی بود و دنیای آشکار و قابل دسترسی چنان مقهور ملکوت ناپیدا شده بود که پرداختن هم زمان به هر دو ناممکن می نمود.

لاهوت و ناسوت

- تحقیر دنیای مادی تحقیر انسان مادی نیز بود، انسانی که از گوشت و پوست تشکیل شده بود و در هر حال وجهی مادی داشت. تحت همین تلقی بود که عشق به انسان مادی مقهور عشقی گردید که عمیق تر و اصیل تر تلقی می شد. توجه به عشق حقیقی به مثابه عشق به امر ناپیدا و اصلی ناپنهان در پس پشت عشق مجازی امکان پرداختن به ظواهر و عناصر شخصی را ناممکن ساخت. وضع تا جایی پیش رفت که معشوق شعر فارسی کاملا بی هویت و دست نیافتنی شد.

عشق به امر ناپیدا

- فردیت معشوقی که پیشتر نیز هرگز از نامی برخوردار نبود، بیش از پیش مورد بی توجهی قرار رگفت تا جایی که امروز در بسیاری از موارد مشخص کردن جنسیت معشوق شعر آن روزگار دشوار یا غیر ممکن است. بعدها سبک عراقی و تلقی های عرفانی در بقای این شرایط نقشی کلیدی یافتند. بدین سان پرداختن به فردیت ناممکن شد و وجود مادی انسان در میان امر اصیل ناپیدا به مسلخ رفت.

تلقی های عرفانی

- این که فخرالدین اسعد گرگانی که در منظر ویس و رامین به دنیای مادی و عشقهای زمینی پرداخته بود چندان مورد استقبال قرار نگرفت و ابیاتش از خیال اهل ادب فراموش شده (مسکوب، ۱۳۷۳، ص ۱۱۹) شاهدی است بر این مدعا فردیت عاشق نیز عمدتا در چنین عشقی قربانی می شد. نظامی در توصیف لحظه ای که شیرین نقاشی سیمای خسرو را دید، سروده است.
  - در آن اینه دید از خود نشانی   چو خود را یافت بی خود شد زمانی
- هم چنین شمس مغربی گفته است:
  - من و تو، چون که یکی بود پیش اهل شهود
  - نهان و من چه شوق چون که من توام تو منی

- در سوی دیگر ادبیات عرفانی اصولا سرکوب کننده هر نوع فردیت بود شیخ محمود گفته بود:
- دگر کردی سوال از من که من چیست؟ مرا از من خبر کن تا که من کیست؟
- و هستی مطلق آید در اشارت به لفظ من کنند از وی عبارت
- به لفظ من نه انسان است مخصوص که تا گویی بدان جان است مخصوص
- بود هستی بهشت امکان چو دوزه من و تو در میان مانند برزخ

ادبیات عرفانی: سرکوب کننده هر نوع فردیت

- این سرکوب فردیت و تلش برای غرق شدن در ملکوت گاه وجهی شدیدا رادیکال می یافت. شمس تبریزی می گفت « منصور (حلاج) را چنین روح تمام جمال نمنموده بود و اگر نه انا الحق چگونه گوید؟ حق کجا و «انا» کجا؟ این «انا» چیست؟ حرف چیست؟ در عالم روح نیز اگر غرق بودی، حرف کی گنیجیدی ؟ «الف» کی گنجیدی؟ «نون» کی گنجیدی؟ (شمس تبریزی، **۱۳۷۳**، ۱۷)

- نتیجه چنین عشقی بی توجهی به خویشتن و دیگری بود. چرا که همواره گوهر عشق در زیبایی جان دانسته می شد نه در پیکر پریواره و روی خوب تنها آینه ای بود که روح خوب تر را می نمایاند. ان چه به چشم ظاهر می آمد باید رها می شد تا آن چه به چشم باطل می نمود پدیدار می گشت وآن گاه که چشم دل باز می شد کار چشم سر پایان یافته بود (مسوب، ۱۳۷۳، ۱۰۲)

بی توجهی به خویشتن و دیگری

- اما از خلاف آمد عادت هم زمان بخش دیگری از شعر فارسی به زندگی دنیای مادی و الفاظ و کلمات معطوف به آن توجه نشان می داد. این وجه که خود را در حوزه هجو و هزل بیشتر نمایان می کرد مشخصا در سبک عراقی رواج قابل توجهی داشت، هزل و هجو به دلیل پرداختن به زندگی روزمره و شرایط طبیعی زندگی، اکنون پس از گذشت سده ها می تواند بیانگر صور مختلف زندگی مردم اعضا پیشین باشد. اما این پرداختن به زندگی روزمره و دنیای مادی آن؛ از دو جهت دارای اهمیتی – که ابتدا به نظر می رسد- نیست.

- اول آن که هجو و هزل هیچ گاه بدنه اصلی ادب فارسی را شکل نداد و عمدتا به مثابه حاشیه ای بر اشعار جدی تلقی گردید. دوم و مهم تر آن که هجو و هزل- همان گونه که از نامشان بر می آید- وجهی غیر جدی از ادب فارسی بودند که تها برای تحقیر و تخفیف با مطایبه و وقت گذرانی سروده می شدند. این که توجه به دنیای مادی تها از رهگذر چنین ادیبانی صورت می گرفت دلیلی است بر این مدعا که ادب ان روزگار تنها امر غیر مادی و فارغ از دنیای روزمره را لایق توجه می دانست بر این ساسا هجو و هزل به عنوان استثنایی بر قاعده کلی بلکه به مثابه تاییدی بر ان معنا می یابند.

تنها امر غیر مادی و فارغ از دنیای روزمره

فردیت و شی شدگی در شعر بازگشت

- در سطور پیشین اشاراتی به مسئله فردیت در شعر کهن و در نتیجه ادب بازگشت صورت گرفت. بر اساس مطالب مذکور شهر کهن مجالی برای ارائه فردین نداشت. از سوی دیگر اهمیت امر کلیف توجه به جزییات را به حاشیه رانده بود. این امر در روزگار اوج سبك عراقیکاملا بارز بود. تلقی عرفانی مطرح شده در سبك عراقی که کمابیش متاثر از نظام فکری افلاطون و مفسرانش بود، با تقبیح جهان مادی که عالم جزییات است در تداوم استیلای امر کلی نقشی کلیدی داشت. این که در شعر شاعران سبك عراقی کمتر وجهی از طبیعت مادی ظهور یافت در همین راستا بود، برای مثال «در خسرو و شیرین نظامی»، طبیعت متعالی، آن سوتر از واقعیت و در ماورای خود جای داشت و مانند عاشقانی که در ان به سر می برند آرمانی بود؛ طبیعت ناکجایی دلخواه بود و آدمیانش لاجرم آن «آرزویی که یافت می نشود»(همان ۹۷)

- در ماورای این عاشقان ازطبیعت به معنای کلی نشانی نبود، آن چه گلستانی بود ساخته و پرداخته و سرایی پرورده و بر می اماده، شراب شاعر این گونه توصیف می شد: فروغ دل و نور چشم، زلال روان بخش، عقیق مذاب، شمع جمع، آبی آتشگون و... شب تاریك در چنین فضایی کاملا روشن بود و پیکر ان بار تارهای نور در هم تنیده. آن عشق مینوی البته که تنها در سرزمینی مینوی امکان ظهور داشت، در عالم مثال، ماهیت این آثار دارای وجهی مابعدالطبیعه و دارای آرمانی فراتر از خود بود تا از صورت به معنی و از نقش به نقاش دست یابد (مسکوب ۱۳۷۳، ۱۰۷) دوره بازگشت هم از ان رو که مقلد سبك های پیشین بود، ویژگی های مذکور در شعر عصر خویش را باز تولید می کرد این گونه بود که در شعر شاعران این دوران وجهی از جزییات لحاظ نشد.

دارای وجهی مابعدالطبیعه

- این امر به میزان قابل توجهی به قالب های مورد استفاده شاعران پیش از مشروطه مربوط بود. تاریخ تولید این قالب ها به اعصار پیشا دموکراتیک باز می گشت و به همین جهت عناصر و خصایص چنان ساختی در ان ها لحاظ شده بود. برای مثال غزل در دنیای پیشا دموکراتیک و بر اساس اقتدار نوع بر فرد شکل گرفته بود و قادر به انعکاس فردیت نبود. زمان در غزل کلاسیک عموما عنصری اضافی بود (اگر اشاره به ان لازم می افتاد از حروف ابجد استفاده می شد) اشاره به مکان نیز در چنین قوالی رایج نبود و به دلیل دشوارهای عروضی با مشکلات عدیده مواجه می شدف بالاخص که اسامی مکان ها در زبان فارسی عموما از چند هجا فراتر می رفت.

پیشا دموکراتیک

- حاصل این بی زمانی و بی مکانی کلیت بخشی رایج در شعر کهن بود. هم از این رو اگر زمان و مکان درچنین اشعاری عنصری ناساز می نمود. بعد ها و در شعر مشروطه این مسئله بسیار پیچیده شده از سویی شعر مشروطه در پی تغییرات اجتماعی به مسئله فردیت توجه کرد و از سوی دگیر گرفتار استفاه از همان قوالب کهن با خصایص مذکور بود.

- بر این اساس شعر عصر بازگشت که بر پایه اصالت امر کهن بنا شده بود و از استیلا گذشته در حال خبر می داد فی ذاته راهی برای بیرون امدن از مفاهیم و مضامین و سبک و سیاق نخ نمای گذشته نداشت و تنها بازتابی از شعر سده های پیشین بود. با این حساب پای کمیت ادب بازگشت لنگان تر از آن بود که راهی به سوی تجدد بگشایند و این گونه بود که تاعصر مشروطه هیچ تغیی معناداری در ادب فارسی رخ نداد.

شعر مشروطه و تلاش برای فاصله زدایی

- با تغییر شرایط اجتماعی در پی شکست ایران از روس و انعقاد قراردادهای موهن گلستان و ترکمانچای هم چین مهاجرت ایرانیان به سرزمین های دیگر و آشنایی با برخی مفاهیم دنیای جدید در پی تضعیف توان اقتصادی کشور و ظهور متفکرانی برخوردار از درکی انحطاط ایران، گام های اولیه به سمت تغییر ادب پارسی برداشته شد. در گام نخست لحن فاصلهخه گذار و زبان نامفهوم ادب پرسی به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. قلم به دست زین العابدین مراغه ای است: «تاریخ وصفا را سه دفعه خواندم، یک کلمه از ان را به خاطر ندارم، آدم های بی انصاف مثل حمال حطب در عوض ان قدر رحمت بر خود مایه شماتت می گذارد. کسی نیست که بخواند و نویسنده را شماتت نکند (مومنیف ۲۵۳۷، ۱۳۲) در همین راستا اخوندزاده رد رساله ایران نوشت:

- قافیه د رنثر کلام را ناپخته می ئنماید و از متانت می اندزاد. این قاعده از عرب ها به یادگار مانده و قریب هفتصد سال است که در ایران متداول است. اما خطای محض است حال وقت است که این قاعده را ترک نموده باشیم و از عمل کودکانه دست برداریم.ز یرا که به خاطر قافیه الفاظ مترادفه و تکرارات کثریه وقوع می یابد و معانی زایده غیر واجبه پیدا می شود. کلام از وضوح می افتد، طبایع از آن تنفر می کند و تصنیف شهرت نمی یابد چنان که «تاریخ وصاف» و « دُره» شهرت نیافتند (اخوندزاده، بی تا، ۲۵)

- میرزا اقاخان کرمانی نیز به عنوان یکی از سرسختترین هواداران ساده نویسی و حذف الفاظ بی معنی و معل از ادب پارسی نوشت: «سادگی عبارات، سرچشمه زلالی است که ظلماتیان را انوار تازه می بخشد و در خاطره های افسرده روح جدید پدید می اورد(آجودانی، ۱۳۸۵، ۹۷)

- هم او در مورد سادگی نوشت هایش از چنان وسواسی برخوردار بود که با تمام تلاشی که خود در ساده نویسی به کار می برد از ملکم حان خواست که برخی نوشته هایش را بخواند و عبارات آن ها را ساده و موثر سازد(همان)
- اما این تنها سادگی نبود که مد نظر چنین روشنفکرانی قرار داشت، بلکه نزدیکی به زبان محاوره و سیاق گفت و گوی روزمره نیز مهم شمرده می شد. ملکم خان در نامه ای به شاهزاده جلال الدین میرزا متذکر شد که اگر ترجمه کتاب تمثیلات «از زبان ترکی به فارسی ساده یی کم و زیاد و بدون سخن پردازی و قافیه مطابق اصطلاح خود فارسی زبانان در دایره سیاق تکلم، نه در دایره سیاق انشا صورت پذیرد هر اینه نسبت به ملت خدمتی بزرگ خواهد بود (همان ۹۱)

- همچنین آخوندزاده آورد: «هر مطلب را بر خلاف منشیان عصر قدیم، مفترق ادا نماید که به وضع تکلم نزدیک باشد (همان، ۹۲)
- مسئله دیگر شعر مشروطه عبور از فواصل میان کلمات بود. توضیح آن که فرهنگ پیشا دمکراتیک با ایجاد فاصله در میان کلمات آن ها را به دو دسته وضیع و شریف تقسیم کرد. در ین نگاه ادب رسمی تنها آوردگاه کلمات شریف بود و جایی برای اصطلاحات فرومایه وجود نداشت. این فاصله چنان جدی بود که برای مثال آخوندزاده که از سرآمدان اندیشه فاصله زدایی عصر مشروطه بود نیز نتوانست از ان عبور کند. او در نقد خویش بر شمس الشعار می نویسد:

- الفاظی که در قصیده افتاب شعرا اتفاق افتاده و کمال رکاکت را دراد این هاست:
- عز و جل، علیهم الصلوات، عزی و لات، مرات الباقی، ترهات، عقارب و حیات، خیرات، تحرکف حشرات، ده و دوف معترف، هدیه، بضاعت و فرجات و یحتمل بعضی دیگر هم.
- استعمال این الفاظ در نثر جایز است اما در شعر مقبول نیست، مثلا عز و جل از آن جمله الفاظن که واعظان بالای منبر ذکر می کنند و علیهم الصلوات همان لفظی است که چاووشیان پیشاپیش زوار مشهد و کربلا در مناجات خودشان می خوانند، همچنین سایر الفاظ معدوده ، که رکاکت آنها و ارباب ذوق وط بع سلیم واضح است(آخوندزادهف بی تا، ۴۹)

- او هم چنین در مکتوب به میرزا آقاخان به مواردی مشابه اشاره دارد(همان ۶۵) با این حال شعر عصر مشروطه به سرعت از این فواصل عبور کرد و تقریبا هر کلمه ای را به ساخت شعر وارد کرد . اگر برای آخوندزاده و امثال او آوردن لفظ نجس در شعر جایز نیست. ادب مشروطه اوردگاه کلمات عامیانه فراوانی شد که به قول شفیعی کدکنی اگر قاآنی را گردن می زدی محال بود یکی از آن ها را به کار برد(۱۳۸۳، ۲۹) برای مثال به ابیات زیر توجه کنید:
- شانه بر زلف پریشان زده ای به به به — دست بر منظره جان زده ای به به به
- صف دل ها همه بر هم زده یا ماشا الله — تا به هم آن صف مژگان زده ای به به به

ادب مشروطه آوردگاه کلمات عامیانه

- گر که عابد شود اشفته مویت چه عجب   گول صد مرتبه شیطان زده ای به به به
(عارف)
- هر آن که بی خبر از فن....مالی شد   دچار زندگی سخت و نان خالی شد(عشقی)
- همچنین در اشعار ایرج فراوان اند کلماتی چون احمق، الدنگ، بام زدن، پک و پوز ، تخت جز زدن، جفتک زدن، جفنگ، چرت ، چک زدن، چموش، چوله، خوشگل، دستپاچه ، شنگ، ولنگار، گیج و گول و... (آرین پور، ۲۵۳۶ {۱۳۵۶} ۳۱۶).
- ما در همین راستا بود که تلاشی که برای سره نویسی توسط شاهزاده قاجاری، جلال الدین میرزا، آغاز شده بود ناکام مان. میرزا آقا جان آن را کاری لغو و خنک دانست(مومنی ، ۲۵۳۷(۱۳۵۷) ۱۴۴) و طالبوف در مورد ان نوشت: «هزار مساله واجبی داریم که از ان ها به این مسئله پرداختن بر بام هوا سقف ساختن است(همان ۱۴۶)

- این امر تنها به دلیل فاصله گرفت امر سره نویسی بود، ورنه سره نویسی با وراج احساسات ملی گرایی در عصر مشروطه که وجه عمده خویش را در نفی عرب و فرهنگ وز بان ان می یافتف هماهنگی کامل داشت.
- اما حرکت به سمت سده نویسی و تلاش برای نزدیکی به سیاق تکلم، آبشخوری به مرابت عیمق تر از ان چه در ابتدا به نظر می رسد داشت نکته مهم ان بود که ادیب عصر مشروطه دیگر خود را متعهد به رعایت اسلوب پیشینیان نمی دید و همنی امر چنین تحدید استیلای امر کهن به تغییرات اساسی تولیدات عصر مشروطه انجامید. این تحدید به طور مشخص در این عبارات میرزا آقا خان کرمانی مشخص است. «اساس قدرت فضلای مشرق در این است که به واسطه استعارات مشکلو لغات دشوار کلام را از وضوح طبیعی که فایده اصلی ان است بپندارند و تاکنون به خاطر خیچ کدام خطور نکرده که این بساط کهنه را برچیده طرحی نو بسازند (آدمیت، ۱۳۴۶، ۲۰۹)

- در همین راستاست که اخوندزاده در مورد شعرای گذشته و امکان استناد به تلقی های زیبایی شناختی آن ها می گوید: «اگر آفتاب الشعرا بگوید که این ثقلت و خفت {در وزن}
- نوعی سکته شعریه استو سکته ملیحه را شعرا جایز شمرده اند، بگو شعرا غلط کرده اند! سکته به عقیده ما در هر جا که باشد بی نمک و مکروه استو در هر جا دلیل عجز شاعر است» (آخوندزاده، بی تا ۵۱) اینک شکافی اساسی در ان فاصله که مولد ادب بازگشت بود، رخ داده بود، و دیگر جایی برای استفاده از مضامین کهن و استعارات و کنایات فرسوده قدما باقی نمانده بود. اخوندزاده در رساله فریتکا نوشت: «مضمونی که طرفگی و تازگی نداشته باشد، اصلا نشاط افزا و فرح انگیز نمی تواند شد، بلکه خیلی مکروه و مطرود است(همان، ۴۹)

مضامین کهن و استعارات و کنایات فرسوده

- میرزا آقاخان نیز در اواخر عمر کوتاهش و در ابتدای کتاب ریحان بوستان افروز بر طرز و ترتیب ادبیات فرنگستان امروز ضمن نقد همه ادبیات کهن و حتی کتاب رضوان که خود در بیست و پنج سالگی به تقلید از گلستان سعدی ساخته بود. به فکر ایجاد ادبیات جدیدی که به درد دنیای نوین مترقی بخورد افتاد»(آدمیت، ۱۳۴۶، ۴۰) در مورد آقاخان نکته مهم آن بود که او در تلاش هاش به نیاز مبرم ادبیات فارسی به لغات و اصطلاحات تازه پی برده بود (همان، ۶۸)

- هم زمان تلاش عمیق برای نزدیک کردن ادبیا فارسی به زندگی جاری مردم و استفاده از عناصر دنیای واقعی در آثار ادبی شکل گرفت. در این میان باز هم نقش اخوندزاده برجسته بود او هنگام بر شمردن شرایط اثر ادبی «حسن مضمون» را چنین تعریف کرد:
- حسن مضمون عبارت است از حکایات یا از شکایت و حکایت و شکایت نیز باید مطابق احوال و طبایع و خیالات جنس بشر یا جنس حیوان و یا مطابق اواضع نباتات یا جمادات یا اقالیم بوده باشد، پس هر شعری که مضمونش مخالف این شروط است، یعنی بر خلاف واقع است و وجود خارجی ندارد شعر نیست(آجودانی، ۱۳۸۵، ۹۴)

- بر این اساس او را از منادیان رئالیسم در ادبیات فارسی دانسته اند، هر چند رئالیسم او با نوع پیشرفته اروپایی ان تفاوت هایمهمی داشت(همان) در دیگر متفکران این عصر نیز چنین نگرشی وجود داشت. میرزا آقاخان گفته بود «شاعر باید تمام گل و بته و انسان و حیوان و دریا و آسمان و جنگل و کوه و صحرا را به عین ها ترسیم و تصویر کند (ادمیت، ۱۳۴۶، ۱۹۸) تحت تاثیر چنین تلقی های بود که اشیای دنیای مادی به شعر وارد شدند. اشیایی که پیشتر هرگز چنین تجربه ای نداشتند،
- بنده قلم دستم است و دست شماها /بیل و کلنگ است ای کلاه نمدی ها (عشقی) این سطح از رئالیسم خود بیانگر توجه به دنیای مادی بود که پیشتر تحت استیلای ملکوت به حاشیه رفته بود. اکنون دیگر نگاهی که در پس ظاهر هر چیز به دنبال معنای عمیق و نامکشوف می گشت و بدین جهت از توجه به دنیای ملموس اجتناب می کرد، کمتر جدی گرفته می شد. اشرف الدین گیلانی با نگاهی طنز آلود در همین راستا سروده است.

- شبحی از ما، بابی از ما، پطر و ناپلئون دری از ما، صوفی از ما مکتب و قانون زتو
- خرقه و عمامه از ما، مکتب و قانون ز تو گشمو ای احمق! مجاز از تو، حقیقت مال ماست
- شعر عصر مشروطه ذلی چنین اندیشه ای امکان پرداختن به دنیای واقعی را یافت و عناصر عمده ای از تاریخ عصر خویش را بازتاب داد. از این رو نکته مهم شعر این دوره ، نه وجه هنری و قالب مستعمل که نحوه نگاه شاعر و مضامین مد نظر اوستف چه سنت ادب پارسی از چنان قدمتی برخوردار بود که هیچ کس نمی توانست یکسره آن را طی کند و به ورای ان صعود نماید. با این حال شعر مشروطه در برخی از سطوح از شعر عصر بازگشت و به تعبیری از کل تاریخ ادبیات پیش از خود فراتر رفت و دست کم پای دنیای واقعی را به ادبیات فارسی باز کرد. بر این اساس بود که امکان سرودن چنین ابیاتی فراهم آمد:
- از بس که هر چه نوشتم به من کند ایراد بر آن سرم که دگر ترک سرمقاله کنم(فرخی یزدی)

- اغنیا مرغ و مسما می خورد   با غذا کنیا و شامپا می خورند
- منزل ما حمله سرما می خورند   خانه ما بدتر است از گردنه

اخ عجب سرماست امشب آی ننه

- بر این اساس باید با لنگرودی موافق باشیم که ابد بازگشت را که در واقع شمه ای از تاریخ ادبیات پیشین به استثنای سبک هندی بود- واقع گریز می داند و در مقابل صفت واقع گرایی را به ادب مشروطه نسبت می دهند(لنگرودی ، ۱۳۷۵ ، ۲۶۷) برای نخستین بار در استانه مشروطه بود که شعر فارسی با ظهور یکباره حجم انبوهی از سروده های شاعرانی مواجه شد که مشخصا متاثر از دنیای واقعی و جهان اطراف بودند.

- از سوی دیگر توجه به دنیای واقعی ان گوه که قادر بود وجهی از طبیعت واقعی را در شعر – مثلا سه تابلو مریم عشقی – نمایان کند، می توانست در سطح روابط عاشقانه نیز تغییراتی ایجاد نماید. پیشتر و در شعر دوره بازگشت، معشوق هنوز کلی بود و مسئله لافردین تا به حدی بود که معشوق غنایی این دوران همان معشوق شعر غنایی فرخی سیستانی یا سعدی بوده(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳، ۲۳) در دوران مشروطه با این که معشوق شعر غنایی از وجه کلی خویش حالی نشد (همان، ۳۶) اما به تغییراتی قابل ذکر تن داد. برای مثال معشوق این دوران بیش از آن که انسانی زمینی یا معشوقی ملکوتی باشد. وطن در معنای خاص آن یعنی ایران بود. شاعر این عصر با مفهوم وطن عشق می بازید(آرین پور، ۲۵۳۵ ، ۱۲۲) و چنین می سرود:
- ناموس زلیخای وطن هر که نگه داشت یوسف صفت افتاد به زندان چه توان کرد؟ (لاهوتی)

- یافتن نمونه هایی از این ابیات در دیوان فرخی یزدی، بهار، عشقی و دیگران دشوار نیست. این امر از یک نظر دارای اهمیتی ویژه بود و آن این که معشوق شعر فارسی را از کلیت خویش خارج کرده برای ان موردی مشخص و قابل اشاره ارائه داد. پیشتر اوردیم که نظام پیشادموکراتیک مکان بروز فردیت نبود، «ادبیات دوران قدیم ایران نیز که از آغاز دوره اسلامی تا شکست ایران در جنگ های ایران و روس ، بر مبنای نظری قدما استوار بود و در درون ان مبانی نظری معنایی داشت (طباطبایی، ۱۳۸۵، ۳۶۴)
- فارغ از فرد و فردیت بود. اما با ظهور مشروطه وجوهی از فردیت در ادبیات نمایان شد. نخست در نمایشنامه آخوندزاده بود که زن، به مثابه فرد در جهان در برابر مرد حضور پیدا کرد (همان، ۳۷۱) سپس وجوهی از فردیت در شعر عاشقانه ای عصر نمود یافت. برای مثال در شعر عارف می توان از نام معشوقه های او سراغ گرفت. بر این اساس از اشعار او م توان دانست که او با برخی دختران ناصرالدین شاه بود نزد عشق باخت و این تنها عشق بازی های او نبود. داستان عاشقانه او با افتخار السلطنه در نصتیف پنجم کتابش «افتخار آفاق» ، تصویر شد.

- تصنیف ششم و مقدمه آن ماجرای عشق بازی او با دختر روشنفکر و بد عاقبت شاه قاجار، تاج السلطنه را نمودار کرد. تصنیف نهم، یادآور گذشته مشترک با «قدرت السلطنه» دختر دیگر ناصرالدین شاه بود و بالاخره در مورد ارتباط او ا اختر السلطنه با اختر سرداری غزلی با مطلع:
- گر مراد دل خود حاصل از اختر نکنم   آسمان ناکسم از چرخ بر چنبر نکنم
- آفریده شد. علاوه بر این ها در شعر عارف از معشوقه های دیگری تیز نام رفت (سُپانلو، ۱۳۹۹، ۳۴) در شعر عشقی نیز نام برخی از فواحش قبل از کودتا که مورد نظر شاعر بودند امد. کسانی چون «عزیز کاشی، محترم قزوینی و کاترین ارمنی»(همان ۱۶۴)

- در ادبیات نمایشی این دوره نیز عشق، برای نخستین بار، کاملا زمینی در زمان و مکان معین و دارای طرفین معلوم نبود . در سه تابلو مریم عشقی، معشوق در مکان مشخص (َشهر تهران و یک روستای کنار آن) و زمان معلوم (اوایل مشروطه) ظاهر گردید و از فردیت قابل توجهی برخوردار گشت. عشق وجهی زمینی و تا حدی غیر معصومانه و ابته بدفرجام یافت و برای نخستین بار به بیان شاهرخ مسکوب هاله اسمانی و متعالی آن محو گردید(مسکوب، ۱۳۷۳، ۱۰۹) ایرج میرزا نیز در منظومه زهره و منوچهر که ترجمه ای از ونوس و ادونیس شکسپیر بود، عشق را در معنای زمینی به کار برد و بدین سان تعبیری اساسی در ادب غنایی مشروطه صورت گرفت.

- در همین زمان، ظهور صحنه های اروتیک و توجه به اندام انسانی در ادبیات این دوره رخ نمود. توجه به اعضای بدن در ادامه افول اقتدار ملکوت که امکان پرداختن به دنیای مادی را فراهم آورده بود. در ادبیات نمایشی نو بنیاد ظهور کرد. در سه تابلو مریم که اهمیت زیادی در بین آثار این دوره دارد چنین تصاویری را بسیار می توان یافت،
- تصاویری که در ان اعضای بدن در معنای واقعی آن به کار رفته است. اما این منظر مهم ترین بخش سه تابلو مرمیف لحظه ای است که شاعر هم آغوشی دو عاشق را به تصویر می کشد. وجه تفصیلی این ابیات در قیاس با ابیات فردوسی در مورد ازدواج رستم و تهمینه – چو انباز او گشت با او به راز / ببود آن شب تیره تا دیرباز- بیانگر توجه عمیق تر شاعر به اندام انسانی است.

- اهمیت شعر عشقی علاوه بر حضور شاعر در صحنه اروتیکی که تصویر می کند، مربوط است به حضور فیزیکی دو عاشق و تصویر واقعی ترسیم شده از رابطه آن دو گرچه عشقی در این راه چنان نمی پوید و از میانه راه لگام زبان را عقب می کشد، اما در سطحی فراتر از امکانات ادبیات سده های میانه، از عشقی مادی، تصویری تمام فیزیکی ارائه می دهد. چنین امکانی مثلا برای فردوسی یا نظامی وجود نداشت تا به جزییات روابط عاشقانه بپردازند. از سوی دیگر وجود فردینی ملموس برای دو طرف عشق در این منظومه وجه تمایز دیگری است با نمونه های کلاسیک آن.

نتیجه گیری

- با اغاز دوران مشروطیت نگاه اصحاب فکر ایرانی نسبت به مسایل تغییر کرد. از ان پس صحبت از برابری و مساوات به مثابه بند ترجیع بند متفکران پیشرو تکرار می شد. این جملات از روزنامه صور اسرافیل است.
- تنها خواهشی که از هر رییس روحانی و جسمانی باید کرد، این است که بعد از این لازم نیست نه به زور چوب نه با تجشم (تکلیف) استدلال و نه با تازیانه طریقت ، کمال منتظره ما را ما معرفی فرمایید . شما فقط اجازه دهید که ما در تمیز و تشخیص کمال خودمان به شخصه مختار باشیم(آجودانی، ۱۳۸۴، ۱۳۹)

- این فاصله زدایی گسترده که فرد معمولی را در کنار رییس روحانی و جسماین صاحب رای اعلام می کرد، درست همان چیزی بود که نوآوری های ادبی را شکل می داد و بر طبل تجدد می کوبید. این ظهور فرهنگ دموکراتیک بود که در سطوح مختلف آشکار می شد و جلوه می کرد. فاصله زدایی در سطحی به ظهور مجلس شورای ملی انجامید و در سطحی دیگر فردیت را به شعر عاشقانه هدیه کرد.

- ادبیت عصر مشروطه در بسیاری وجوه راهگشای آینده بود. این ادبیات با شکستن استیلای امر کهن، توانست مدخلی برای ظهور مضامین و مفاهیم جدید در ادب پارسی باشد و با تجدید فاصله امر مایند و غیر مادی به ظهور دنیای واقعی کمک کند. در سطح دیگر افول اقتدار امر پوشیده به بازگرداندن مدلول های عاشقانه به شعر فارسی یاری رساند و امکان ظهور عشق مادی را فراهم آورد.

- ترکی که فاصله لاهوت و ناسوت در این عصر برداشت به سرعت در اشعاری چون سه تابلو مریم نمایان شد. و فرصتی تازه در اختیار ادب فارسی نهاده فرصتی تازه در اختیار ادب فارسی نهاده فرصتی برای پرداختن به انسان در وجه مادی آن. ظهور فردیت گرچه هنوز بسیار کم بسامد بود و سیمای کامل نداشت. اما در هر حال در این دوران اتفاق افتاد. وجه مثبت دیگر ادب مشروطه تلاش برای هم زمان کردن زبان با مناسبات اجتماعی بود. گرچه بیشتر زبان در توفقی طولانی فاصله ای عمیق با مناسبات اجتماعی یافته بود، اما در این دوران و به جبران گذشته جان در پی زمان افتاد که در آستانه عصر پهلوی به هماهنگی قابل توجهی با مناسبات اجتماعی دست یافت. بر این اساس در کی نتیجه گیری کلی می توان گفت ادب مشروطه در سطوح مورد نظر این نوشتار تمایلاتی دموکراتیک داشت و برخلاف نهضت بازگشت نگرشی فاصله زدا را به نمایش گذاشت.